هو الله - ای کنيز عزيز الهی نامه شما رسيد. از گلشن معانی رايحه معطّری استشمام گرديد.

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# ٤٢٤

### هو الله

ای کنيز عزيز الهی نامه شما رسيد. از گلشن معانی رايحه معطّری استشمام گرديد. در پاريس بايد چنان تنزيه و تقديس ظاهر نمود که نفوس را از آلايش هوا و هوس بکلّی پاک و مطهّر کرد زيرا در آن مدينه نفوس در نهايت غفلت و منهمک در شهوات نفس. اگر قوّه ملکوتيّه ظاهر گردد البتّه نفوذ عظيم کند و آن نفوس را به نفثات روح القدس زنده نمايد. البتّه به جان بکوشيد که نفوس ميّته را زنده نمائيد و کوران را بينا کنيد و کران را شنوا نمائيد.

مرقوم نموده بودی که افکار فيلسوفی را چگونه تطبيق به افکار ديانتی نمائيم. بدان که ناسوت آئينه ملکوتست و هر يک با يکديگر تطبيق تامّ دارد. آراء صائبه ناسوتيّه که از نتائج افکار فلسفه حقيقيّه است مطابق آثار ملکوتيّه است و به هيچ وجه من الوجوه اختلافی در ميان نيست زيرا حقيقت اشياء در خزائن ملکوتست. چون جلوه به عالم ناسوت نمايد اعيان و حقايق کائنات تحقّق يابد. اگر چنانچه آراء فلسفيّه مطابق آثار ملکوتيّه نباشد يقين است که عين خطاست زيرا بعد از قرون و اعصار به تدقيق و تحقيق فلاسفه واضح و مشهود شود که بيان صريح ملکوتی صحيح و آراء فلسفه سقيم بوده چنانکه وقتی که قرآن نازل شد بعضی از آيات قرآنيّه مخالف آراء فلسفيّه بود مثل حرکت ارض و سائر کواکب بتمامها و حرکت محوريّه شمس که صريح قرآنست. فلاسفه آن زمان اين بيان را مخالف آراء فلسفيّه دانستند زيرا در آن زمان قواعد بطلميوسيّه در علوم رياضيّه مسلّم جميع آفاق بود و نصّ صريح قرآن مخالف آن. بعد از قرون و اعصار که فلاسفه رياضيّون تحقيق و تدقيق نمودند و آلات رصديّه ايجاد کردند و به واسطه آن آلات اکتشاف حالات وحرکات سيّارات نمودند واضح و مشهود شد که صريح قرآن حقيقت واقع است و آراء فلسفيّه آن زمان جميع باطل. زيرا اساس قواعد بطلميوسيّه در علوم رياضيّه سکون ارض است و حرکت شمس و قرآن تصريح به حرکت ارض می‌نمايد و شمس را حرکت محوريّه بيان می‌فرمايد. اگر چنانچه از لسان عربی بهره‌ای داشتی آيات قرآنيّه را می‌نوشتم ولکن چون لسان عربی ندانی لهذا مضمون آيات را بيان کردم.

و امّا سيّارات متعدّده و مسافات ما بين آنان که اليوم رياضيّين اوروپا آن را تأويل به عالمی که نفس در او زنده است می‌نمايند اين تصوّر صرف است نه تحقّق زيرا جميع سيّارات نامتناهيه عوالم جسمانيّه‌اند و عالمی که روح در آن باقی آن جهان روحانيست و عالم ملکوتست که باقی و ابديست زيرا جميع اجسام نورانيّه که در اين اوج نامتناهی موجود کلّ مرکّب از عناصر است و هر ترکيبی را تحليلی در عقب است لهذا از ابديّت محروم ولکن حيّز ملکوت چون مجرّد و مقدّس از ترکيب است لهذا باقی و برقرار.

و امّا قضيّه حادثه موت بدان که روح انسانی مقدّس و مجرّد است و منزّه از دخول و خروج زيرا دخول و خروج و حلول و صعود و نزول و امتزاج از خصائص اجسام است نه ارواح لهذا روح انسانی دخول در قالب جسمانی ننمايد بلکه تعلّق به اين جسد دارد و موت عبارت از انقطاع آن تعلّق است. مثلش آئينه و آفتاب است. آفتاب در آئينه دخول و خروجی ندارد و حلولی ننمايد ولی تعلّق به اين آئينه دارد و در او جلوه نمايد. چون تعلّق منقطع گردد آئينه از روشنی و لطافت و جلوه باز ماند. لهذا تعبير خروج روح از جسد تعبير مجازيست نه حقيقی و اين تعلّق شايد به تدريج منقطع گردد و شايد فوری باشد.

و امّا کولود کريانس مکتوبی به او مرقوم شد در جوف است برسانيد و از خدا اميدوارم که سبب شوی که در شهر پاريس نور تقديس جلوه نمايد و عليک البهآء الأبهی. ع ع